

## اخلاق و عرفان تمثیلی: بررسی اسب به عنوان یک نماد معنوی

محمد نوری<sup>۱</sup>

### چکیده

اخلاق که مجموعه‌ای از باید و نبایدها، فضیلت‌ها و رذیلت‌ها است که آدمی باید به آنها عمل کند یا از آنها اجتناب ورزد، یکی از دانش‌های زیرمجموعه‌ی علوم انسانی شده است. نویسندگان و پژوهشگران در مسایل مختلف این دانش قلم زده و آثاری خلق کرده‌اند. یک گروه از این آثار تمثیلی و استفاده از ادبیات سمبولیک است. کتاب موش و گربه از عبید زاکانی، ادیب قرن هشتم قمری، از آثار همواره مطرح و مشهور در این زمینه است. موش و گربه با زبان شعر و در قالب مثنوی اخلاقیات و رفتارهای گربه و موش را بیان کرده است. در نظر او، گربه با تلبس به لباس ریا و تزویر و تظاهر به تقدس و تعبد، مظهر انسان‌هایی است که ظاهری مقدس‌مآب دارند ولی خلق و خوی آنها مملو از رذایل اخلاقی است. به ویژه عاشق مال و اموال و جاه و مقام‌اند و هر کاری می‌کنند تا به آن برسند، حتی حقوق افراد کم‌بضاعت و ضعیف را زیر پا می‌گذارند. در مقابل، موش سمبل مظلومیت و دارای صفات اخلاقی نیکوست.

از این نوع آثار، به فراوانی در فرهنگ مسلمانان یافت می‌شود. زبان تمثیل و ادبیات سمبلیک در عموم مردم مؤثرتر و نافذتر است. از این رو، نویسندگان از این روش استفاده می‌کرده‌اند.

یکی از حیواناتی که در ادبیات فارسی و حتی ادبیات عرب، نقش سمبلیک اخلاقی دارد، اسب است. این مقاله تلاش می‌کند تحلیل‌های اخلاقی و عرفانی مربوط به اسب را از لابه‌لای متون استخراج نموده و به اجمال توضیح دهد. خلاصه‌ی مقاله این است که در نگاه اخلاقیون اسب مظهر نجابت و سودمندی و در نگاه عارفان اسب سمبل سلوک و تقرب است. این دو خصلت در این مقاله به عنوان بُعد معنوی ضروری برای انسان بررسی شده است. از این رو، هم در منابع اخلاقی یا کتاب‌های ادبی که رهیافت‌های اخلاقی دارند، و هم در مآخذ عرفانی به جستجو پرداخته‌ام.

### گذر از اسب‌شناسی به اسب‌پردازی

اسب در فرهنگ و ادبیات مسلمانان، به ویژه عرب‌ها<sup>۱</sup> جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا اسب وسیله‌ای سودمند در تجارت، جنگ و دیگر امور مدنی بود. فیلسوفانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. در این فرهنگ، اسب از نگاه‌های نژادشناسی، نوع‌شناسی (طبقه‌بندی انواع و صنف‌های اسب‌ها) و تربیت‌پذیری بررسی شده است. ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی [درگذشت: ۲۰۹ ق] در کتاب الخیل، علاوه بر نژادشناسی، به تربیت اسب (آداب تعلیم و تربیت) هم پرداخته است. در چند کتاب دیگر به همین مباحث پرداخته‌اند. اما این مقاله به این قلمرو وارد نمی‌شود و با نگاه فرهنگی، آن هم نگاه اخلاقی و عرفانی به بررسی اسب می‌پردازد.

فرس‌نامه هاشمی و فرس‌نامه زبردست خان هر دو توسط مستشرق فرانسوی فیلوت به چاپ رسیده است. نیز کتاب‌های اسماء خیل العرب و فرسانها از ابن اعرابی [درگذشت: ۲۳۱ ق] و نسب الخیل از ابن کلبی [درگذشت: ۲۰۶ ق] درباره‌ی نسب‌شناسی و تربیت اسب‌اند. کتاب ابن کلبی را احمد زکی هم تصحیح و چاپ کرده است. نیز کتاب الخیل اسمعی [درگذشت: ۲۱۵ یا ۲۱۶ ق] چند بار منتشر شده و موضوع آن نژاد و تربیت اسب است.

همچون ابن سینا با نگاه فلسفی و طبیعت‌شناسی، به تحلیل جسم و روان اسب پرداختند.<sup>۱</sup> این نگاه به اسب ریشه در حیوان‌شناسی دارد که از یونان و روم وارد فرهنگ مسلمانان شد.

هنرمندان هم به ترسیم اسب در نقاشی‌ها، مینیاتورها، تذهیب‌ها و دیگر هنرها پرداخته‌اند و ابعاد مختلف این حیوان را نشان داده‌اند. قصه‌گویی که از عناصر تمثیلی و تشبیهی بهره می‌برند در بسیاری از داستان‌های اخلاقی از اسب برای بیان مقاصد و مکونوات ذهنی خود در داستان‌ها و قصه‌ها استفاده کرده‌اند. اخلاق پردازان ادیبی همچون سعدی بر خصلت‌های مثبت اسب تکیه کرده و اسب را آینه‌ی تمام‌نمای خصلت‌های نیکو دانسته، از این طریق در صدد الگوپردازی و اسوه‌سازی بر آمده‌اند. فردوسی اسب را با گاو مقایسه می‌کند و می‌گوید: اسب با این که لاغر اندام است ولی در میدان کارزار سرنوشت را رقم می‌زند ولی گاو فربه و هیکل‌دار چنین شایستگی را ندارد. او در این باره چنین می‌سراید:

بدو گفت شاهانوشه بدی      روان را به دیدار توشه بدی  
بفرمای تا اسب و زین آورند      کمان و کمند گزین آورند  
در جای دیگر چنین می‌سراید:

فرود آمد از اسب آن نامدار      بسی آفرین خواند بر شهریار  
چو بشنید آواز او را تبرگ      بر آن اسب جنگی چو شیر سترگ  
چو اسب افکند لشکر از هر دو روی      نباید که گردان پرخاشجوی  
حدود دو هزاره قبل، با ورود اسب به میدان‌های کارزار باب تازه‌ای در تاریخ بشر گشوده شد. هر قومی که بهره‌جویی از اسب را می‌آموخت به موقعیت برتر نظامی دست یافته بود.<sup>۲</sup>

۱. برای نمونه نگاه کنید به: طبیعیات الشفاء، ابن سینا. نویسنده در این کتاب مشرکات انسان و اسب را در گوشت و اعصاب و استخوان‌بندی تحلیل می‌کند. [ج ۳، ص ۲].  
۲. اسب در تاریخ و فرهنگ، ص ۶۹ نیز نگاه کنید: تاریخ سواری در ایران، ص ۲۵.

در سپاه داریوش کبیر ۳۰/۰۰۰ رأس اسب ترکمن موجود بوده که نشانگر اهمیت اسب در حوادث جنگی است. پس از آن نوبت به حماسه‌سرایان رسیده که نقش و عملکرد اسب را بیان کنند.

در ادبیات حماسی عرب هم به عباراتی این چنین بر می‌خوریم:

«لو لا الخیل لم تکن الشجاعة»<sup>۲</sup>؛ اگر اسب نبود شجاعت هم نبود.

ادبیات عرب پر از اشعاری در مقام و منزلت اسب است، مانند این شعر صعصعة بن معاوية السعدی:

الخیل من عدة اوصی الاله بها و لم یؤمن بغرض فی البساطین<sup>۳</sup>

برخی از این اشعار را سید شرف‌الدین احمد در مقدمه‌ی کتاب الخیل ابن مثنی گردآوری کرده است.<sup>۴</sup>

اصمعی ویژگی برتر اسب را غیرت او در عرصه‌ی نبرد و شجاعت او در مشقات می‌داند. این غیرت موجب وفاداری به صاحبش در صحنه‌های نبرد و محافظت و یآوری فداکارانه برای راکبش است. حتی وقتی کارزار سخت می‌شود به جای فرار تا پایان جان مقاومت می‌کند و حتی صاحب پرزخم خود را به خانه می‌رساند. موضوع رساندن صاحب به خانه، توجه ادیبان عرب را جلب کرده و به همین دلیل به اسب لقب «مُقَرَّب» داده‌اند.<sup>۵</sup>

بنابر این فرهنگ مسلمانان در بخش‌های ادبیات، حماسه، فلسفه و هنر پر از تعابیر و نکات درباره‌ی اسب است. این تعابیر نشانگر نگرش‌ها، گرایش‌ها و آداب و

۱. تبارنامه نژاد ترکمن، ج ۲، ص ۳.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۷۲۴؛ آقای عسلی در کتاب الفروسیة العربیة به تمامی جوانب این مسأله پرداخته است.

۳. الخیل، ابن مثنی، ص ۱۳. یعنی اسب از ابزار و ادواتی است که به اهمیت آن توصیه شده است؛ زیرا اسب فقط برای باغ و دشت‌های ایمن نیست.

۴. همان، ص ۹-۱۳.

۵. کتاب الخیل اصمعی، ص ۳۳۹.

رسوم در این مورد است. عالمان اخلاق از این نکات و مطالب استفاده کرده‌اند تا اسب را به عنوان سمبل اخلاقیات پسندیده و خلق و خوی نیکو مطرح کنند. بنابر این می‌توان گفت عالمان اخلاق از اسب‌شناسی عبور کرده و به پردازش اسب به عنوان سمبل خوبی‌ها نایل شده‌اند.

### اسب در عرفان تمثیلی

عارفان برای تفهیم مقصودهای معنوی و معانی بلند و عالی، گاه چاره‌ای جز به کار بردن واژگان و تعابیر استعاری و کنایی نداشته‌اند. این کاربردها زبانی ویژه برای عرفان ساخته است. عرفان تمثیلی یا عرفان رمزی بهره‌مند از این زبان است. بخشی از فرهنگ عرفانی، مربوط به اسب است. همان‌گونه که اسب در ادبیات حماسی مظهر شجاعت و غیرت است، در ادبیات اخلاقی مظهر نجابت و سودمندی و در ادبیات عرفانی مظهر وصال و تقرب و سلوک می‌باشد. اسب حماسی، عنصری در میدان رزم و یاور انسان جنگجو و اسب اخلاقی، عاملی در میدان کار و کمک‌کار انسان مجاهد است؛ اما اسب عرفانی وسیله‌ی پویش آدمی به سوی حقیقت و یاور انسان سالک و مرید است.

مولانا در مثنوی معنوی تشبیهات و استعارات زیادی بر اساس واژه‌ی اسب به کار برده است، در جایی می‌فرماید:

صد عزیمت می‌کنی بهر سفر      می‌کشاند مر تو را جای دگر  
زان بگرداند به هر سو آن لگام      تا خبر یابد ز فارس اسب خام  
اسب زیرک سار زان نیکو پی است      کاو همی داند که فارس بروی است<sup>۱</sup>  
یعنی در سفر به سوی حقیقت، به اسب زیرکی نیاز است که انسان را در سیر و سلوک یاری رساند.

سبزه رویاند ز خاکت آن دلیل      نیست کم از سمّ اسب جبریل

سبزه گردی تازه گردی در نوی  
 گر تو خاک اسب جبریلی شوی<sup>۱</sup>  
 رویش سبزه از خاک و جوشش انسانیت از اسب جبریل را مقارن هم آورده است.  
 در واقع، حرکت جبریل برای رساندن وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را توسط اسب دانسته  
 است که موجب و زمینه‌ساز رشد همه‌ی کمالات و معنویات گردید.  
 اسب برای آدمی فقط وسیله‌ای است که او را به تقرّب می‌رساند:

مرد را با اسب کی خویشی بود عشق اسبش از پی پیشی بود<sup>۲</sup>  
 برداشت‌ها و تحلیل‌های عرفانی و اخلاقی در مورد اسب، بدون شک از فرهنگ  
 دینی، به معنای عام و شامل اسلام، یهود و مسیحیت، تأثیر پذیرفته است. در تورات،  
 در چندین مورد واژه‌ی اسب آمده است. در یک جا اسب را مایه‌ی استخلاص  
 شمرده است.<sup>۳</sup> در آیه‌ی شانزدهم همین سوره همین اشاره را دارد که پادشاه به سبب  
 زیادت لشکر خلاص نخواهد شد. یعنی کثرت سربازان موجب عدم شکست پادشاه  
 نیست. چون یک بخش مهم لشکر در قدیم اسب بوده است. آیه‌ی هفده در تکمیل،  
 اسب را وسیله‌ی رهایی از شکست و به کار گرفتن در راه رهایی از منجلاب جنگ  
 می‌داند. البته این تفسیر ظاهری آیه است و معنای عرفانی آن، مطالبه‌ی رهایی و  
 خلاص به کمک وسیله‌ی راهواری همچون اسب است که انسان را از باطل‌ها به  
 سوی نور می‌برد. در سفر زکریای نبی صلی الله علیه و آله، تردد فرشتگان روی زمین را به واسطه‌ی  
 اسب دانسته است.<sup>۴</sup> و در کتاب امثال سلیمان نبی صلی الله علیه و آله آمده است: اسب برای روز  
 جنگ مهیّا است.<sup>۵</sup> تاویل عرفانی این آیه به کارگیری اسب به عنوان مرکب سالک در  
 روز کارزار آدمی با هواهای نفسانی است.

آقای برافروخته نویسنده‌ی کتاب تاریخ سوارکاری در ایران، فصلی را به اسب در

۱. مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، ج ۳، ص ۲۵۹.

۳. عهد عتیق، مزامیر، ۱۷ - ۳۳.

۴. عهد عتیق، سفر زکریای نبی، ۱ - ۸.

۵. عهد عتیق، امثال سلیمان نبی، ۲۱ - ۳۱.

بین عبری‌ها و اسرائیلی‌ها و دیدگاه‌های تورات اختصاص داده و نکات بسیاری را شرح نموده است.<sup>۱</sup> غیر از یهود، در آیین زرتشت هم به اسب توجه شده و در کتاب اوستا درباره‌ی اسب مطالب فراوانی آمده است.<sup>۲</sup>

یکی از لقب‌های اسب از قدیم «مقرب» یعنی رساننده‌ی راکب به مقصود بوده است.<sup>۳</sup> این به دلیل غیرت و وفاداری این حیوان در سختی‌هاست که به جای فرار راکبش را به منزل می‌رساند. شاید به همین دلیل بوده که قرآن هم «ریاط الخیل» را با «تروهبون به عدو الله» آورده است؛ یعنی ارباب و ترساندن دشمن با مقاومت، غیرت و وفاداری او تحقق می‌پذیرد. عارفان از همین واقعیت گرفته برداری کرده و اسب را مظهر تقرب به سوی حق و ترساننده‌ی دشمنان انسانیت در سلوک معرفی کرده‌اند. به عبارت دیگر، کمک‌کاری و امدادسانی اسب در جاهلیت،<sup>۴</sup> توسط عارفان مسلمان به عاریت گرفته شد و امدادگری را به تقرب تأویل نمودند. تشبیه ادبی اسب به «شهاب» یا «عقاب» با در نظر گرفتن سرعت<sup>۵</sup> به عنوان وجه شبه در اندیشه‌ی عرفانی مؤثر بود. چون این نوع سرعت همراه با نشاط و آرامی و بدون آزاردهندگی بود. عارفان وسیله‌ای می‌خواستند که سلوک را تسریع کند و در عین حال مطمئن باشد. از این رو، اسب را وسیله‌ای آرام ولی سریع یافتند.

«خیل» و «فرس»<sup>۶</sup> در ادبیات مذهبی عرب و متون اسلامی مانند قرآن و مآثورات آمده است. تعبیرهایی مانند «ریاط الخیل»؛ (گروه اسب‌ها یا اسب‌سواران)، «یا خیل

۱. نگاه کنید به: تاریخ سوارکاری در ایران، صص ۳۳ - ۳۶.

۲. نگاه کنید به: فرهنگ واژه‌های اوستا، ج ۱، صص ۱۵۴ - ۱۵۷.

۳. کتاب الخیل، اصمعی، ص ۳۳۹.

۴. الخیل، ابن مثنی، ص ۱.

۵. نگاه کنید به: کتاب الخیل، اصمعی، ص ۳۴۳.

۶. «خیل» در عربی اسم جمع مانند جامعه و قوم است و مفرد آن «خایل» می‌باشد. فرس، واحد خیل و جمعش افراس است (مجمع البحرین، ج ۴، ص ۹۲ و ج ۵، ص ۳۶۷). استعمال خیل هم در مورد سوارشونده و هم خود اسب است (مفردات، راغب اصفهانی، ص ۱۹۴).

اللّه اركبى»؛ (ای اسب داران سوار شوید)، «عفوت لكم عن صدقة الخيل»؛ (شما را از پرداخت زکات اسب معاف کردیم)، به فراوانی در این فرهنگ یافت می‌شود.<sup>۱</sup> از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نقل شده که نیکی در پیشانی است.<sup>۲</sup> شاید خیام با اقتباس از همین روایت گفته است:

«از صورت چهارپایان هیچ صورت نیکوتر از اسب نیست؛ چه، وی شاه همه‌ی چهارپایان چرنده است.»<sup>۳</sup>

روزی شخصی همراه اسب خود نزد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت سلام گفت. حضرت در جواب فرمود: «سلام بر شما» آن شخص گفت: یا رسول الله! من یک نفر هستم، چرا شما ضمیر جمع به کار بردید؟ پیامبر پاسخ گفت: «من بر تو و اسب تو سلام گفتم.»<sup>۴</sup>

علی بن ابی طالب هدف خلقت اسب را عزّت یافتن آدمی دانسته است:

«ما خلق الله الفرس إلا لیتعزّ به الإنسان و ینذل به الشیطان»<sup>۵</sup>؛

خداوند اسب را نیافرید مگر آن که به وسیله‌ی آن انسان را به عزّت رساند و شیطان را ذلیل گرداند.

نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که وی در برخی غزوات توصیه می‌نمود از غنایم جنگی، یک سهم، به جنگجو، و دو سهم به اسب او بدهید.<sup>۶</sup>

در واقع، گفته‌های عرفا در این زمینه، ذیلی و شرحی بر نکته‌ها و عبارات‌های مذهبی است. البته بخشی از این مفاهیم از فرهنگ فارسی و ایرانی ما قبل از اسلام به ادبیات اخلاقی و عرفانی مسلمانان راه یافته است.

۱. مفردات، راغب اصفهانی، ص ۱۶۴.

۲. لغت‌نامه، دهخدا، ص ۱۷۲۴، النوادر، سید فضل الله راوندی، ص ۳۴.

۳. نوروزنامه، منسوب به خیام، به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۷۲۴.

۴. النوادر، سید فضل الله راوندی، صص ۴۱ - ۴۲.

۵. لغت‌نامه، دهخدا، ص ۱۷۲۴؛ برای دیگر روایت‌ها نگاه کنید به: نسب الخیل، ابن کلبی، صص ۲۵ - ۲۹.

۶. الخیل، ابن مثنی، صص ۳ و ۷.



پیش از اسلام هم احترام به اسب وجود داشته است؛ چنان که کیخسرو گفته است:  
«هیچ چیز در پادشاهی بر من گرامی‌تر از اسب نیست.»<sup>۱</sup>

نیز در یک گزارش آمده است که اسب به دست مردمان آسیای مرکزی رام و اهلی شده است.<sup>۲</sup> از این رو، فرهنگ فارسی در زمینه‌های مختلف با اسب انس و مراوده‌ی بیشتری دارد. شاید آسیای مرکزی، ترکمنستان کنونی باشد. البته گزارش‌های دیگری از کسانی همچون ارسطو درباره‌ی رونق اسب و اسب‌سواری در مناطقی مانند آسیای صغیر در روزگاران کهن در دسترس است.<sup>۳</sup> نوشته‌های فراوانی در احترام به اسب که در متون دوره‌ی قبل از اسلام یافت می‌شود، گویای این است که این احترام عقلایی بوده و اسلام آن را امضا کرده است.

در پایان متذکر می‌شوم که عرفان تمثیلی و رمزی لایه‌های مختلف دارد. حداقل سه لایه‌ی آن بیشتر معروفیت و مشهوریت دارد: عرفان بهره‌مند از نبات‌شناسی، عرفان بهره‌مند از حیوان‌شناسی و عرفان متکی بر انسان‌شناسی. در لایه‌ی گیاهی عرفان، تشبیه‌ها و استعارات در چارچوب گل و گیاه و سبزه‌زارها ارایه می‌گردد. اما در لایه‌ی دوم از مفاهیم مربوط به جسم و جان حیواناتی نظیر آهو، الاغ، اسب، سیمرغ، هدهد و شتر استفاده می‌شود.

برای نمونه، آهو در ادبیات عرفانی مظهر لطافت و خوشگلی و زیبایی است. معمولاً اندام یار و ظرافت‌های بدن معشوق را به اعضای آهو تشبیه می‌کنند. غزل‌های عاشقانه مشحون از این نکته‌سنجی‌ها است. نظامی‌گنجوی، حکایت عشقی لیلی و مجنون را با استعارات و کنایات مربوط به آهو و موضوعاتی مثل به دام افتادن آن به تصویر کشیده است:<sup>۴</sup>

۱. لغت‌نامه، دهخدا، ص ۱۷۲۴.

۲. دایرة المعارف فارسی، عبدالحسین مصاحب، ص ۱۱۸.

۳. نگاه کنید به: سیاست، ارسطو، ترجمه: حمید عنایت، ص ۱۶۰.

۴. نگاه کنید به: شروح سوانح، صص ۱۳۶-۱۳۷.

بود مجنون گه بدایت عشق      ناتمام اندرو سرایت عشق  
چند روزی نخورده بود طعام      ناگهش آهویی فتاد به دام<sup>۱</sup>  
ادبیات رمزی و تمثیلی عارفان در اسب هم خواندنی و جذاب است که در بخش  
بعدی آن را پی می‌گیریم.

### اسب به عنوان مانع سلوک

در نگاه عارفان و اخلاقیون، اسب وسیله‌ای برای تقرّب است. اما این ویژگی از ماهیت و حقیقت اسب نیست، بلکه نوعی از اسب‌های تربیت یافته، چنین وظیفه‌ای را به فرجام می‌رسانند. بنابراین عارفان اسب را به سه دسته‌ی رحمانی، انسانی و شیطانی طبقه‌بندی کرده‌اند.<sup>۲</sup> فقط اسب رحمانی که راهوارگونه قرب انسان را در جاده‌ی سعادت فراهم می‌آورد ایده‌آل است. اسب انسانی به خدمت اهداف و خدمات انسان به کار گرفته می‌شود و اسب شیطانی، آدمی را سوار بر خود به سوی بدبختی می‌برد.

میبیدی ذیل آیه‌ی: ﴿زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ﴾<sup>۳</sup> می‌نویسد:

«اسب‌های مسومه، اسب‌های ملون یا اسب‌های رها شده در علف‌زارهایند که معمولاً تربیت نیافته‌اند و وسیله‌ی گرایش آدمی به شهوت و دوری از تقرّب می‌باشند.»<sup>۴</sup>

خداوند خطاب به ابلیس می‌فرماید:

﴿أَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجُلِكَ﴾<sup>۵</sup>.

۱. همان، ص ۱۳.

۲. کشف الاسرار و عده‌ی الابرار، ج ۲، ص ۳۷.

۳. آل عمران / ۱۴.

۴. نگاه کنید به: کشف الاسرار، ج ۲، ص ۳۶.

۵. اسراء / ۶۴.

این جمله گویای این است که سواره نظامان اسب سوار و پیاده ها، دو لشکر جلب شده به سوی شیطان می باشند. به عبارت دیگر، اسب شیطانی، نوعی از اسب است که انسان هایی را سوار بر خود، به سوی شیطان می برد.<sup>۱</sup> حافظ همین مضمون را در شعر زیبای زیر بیان کرده است:

خوش برانیم جهان در نظر راهروان      فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم  
این تنها جایی است که حافظ از «اسب سیه» به عنوان ارزش منفی یاد می کند. گویا اندیشیدن به اسب سیاه، دور افتادن راهروان از خوش رانی است. اسب سیاه همان اسب شیطانی است که معارض سلوک طریقت عرفانی است.

گاهی در شرح این بیت گفته اند: اسب سیه، نژادی مرغوب و خوش راه است.<sup>۲</sup> ولی این تحلیل، بر مبنای نژادشناسی است و این که حافظ حتی اندیشیدن به این نوع اسب را نفی و طرد می کند، نظر به مراتب سیر و سلوک، یعنی بررسی از منظر اخلاق و عرفان دارد. یعنی انسان با قرار گرفتن در موقعیت بالای سلوکی، حتی به وسیله ی راهوار، مثل اسب سیه نیز نباید بیندیشد و فقط باید به غایت و مقصود راه فکر کند. وسیله ی سیر هر چه باشد، فقط نقش ابزار دارد و مهم هدف، یعنی معبود، و وصول به حق است. در این نگاه، نیاز به این وسیله برای قرب در حکم بی نیازی است و اساساً انسان نباید به این نیاز فکر کند، بلکه خود قرب و خود وصول اهمیت دارد. گویا دیگر نیازی به این وسیله برای قرب ندارد.

فهم شرایطی که حافظ در آن غزل را سروده، کمک بزرگی به درک آن است. حافظ این ابیات را در مذمت شیخ زین الدین علی کلاه سروده است. او هم شاگردی سابق حافظ و واعظ کنونی دربار بود و با حافظ رقابت های خطرناکی می نمود و از هر وسیله ای برای بدنام کردن حافظ و افزایش شهرت خویش استفاده می کرد. حتی موجبات تبعید حافظ به یزد را فراهم آورد. تا آن جا که شیخ زین الدین

۱. نگاه کنید به: التفسیر المظهری، ج ۵، ص ۳۵۵.

۲. شرح جلالی، ص ۲۰۱۳.

و مریدان او طرحی ریختند تا بین شاه شجاع و حافظ را شکر آب کنند.<sup>۱</sup>  
عکس العمل حافظ در افشای برنامه‌های شیخ زین الدین و نشان دادن بی‌اعتنایی  
به کارهای او این بود که به سرایش این اشعار روی آورد.

حافظ در ابتدا عدم مخالفت خود با دانش و علم و منطق را تبیین کرده و پس از  
آن عدم اعتنای خود به دربار را بیان می‌کند. سپس برنامه‌ی اصلی خود یعنی سلوک  
راه حق را نشان می‌دهد. در این جاست که از واژه‌ی اسب سیه استفاده می‌کند تا به  
خوبی تفهیم نماید که وسیله‌ای مثل اسب سیه با نژاد عالی در راه سیر و سلوک فقط  
یک ابزار است و نمی‌تواند مانع راه و رادع اهداف سالک شود. از این رو، عبارت  
«خوش برانیم» حاکی از سلوک ایده‌آل و مطلوب است.<sup>۲</sup>

بیت دیگر او چنین است:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد

پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

«حیوان خوش علف» که تلمیح به شیخ زین الدین و امثال او دارد، با این که مانع  
راهند اما به صوفی بودن شهرت دارند. اینان همان اسب سیه می‌باشند که با این که نژاد  
خوبی دارد اما نباید سالک آن را هدف بیندازد.

مولانا عارف بزرگ در بیتی این مضمون را به گونه‌ی دیگری بیان کرده است:

گر برآید اسبش هر آن که اسب جوست

اسب رو گونه که پیش‌آهنگ اوست

نیکلسون در شرح این ابیات می‌نویسد:

«سالک الی الله را برای رسیدن به مقصود، نیازی به اسب، یعنی به هیچ

گونه صورت مجازی و سبب ثانوی نیست.<sup>۳</sup> به همین دلیل، تورات،

۱. شرح جلالی، صص ۲۰۱۵-۲۰۱۷.

۲. شرح سودی بر حافظ، ج ۳، ص ۲۰۳۶.

۳. شرح مثنوی معنوی، ص ۱۹۵۷.

انحراف آدمی را هم سنگ مطالبه‌ی اسب زیاد و زن زیاد دانسته است.<sup>۱</sup>»

در مصرع اول بیت زیر، دو جا اسب به کار رفته است:  
اسب یاغی چون ببیند اسب ما رو بگرداند گریزد بی‌عصا  
این بیت، بیانگر سخن هامان است در هنگامی که سخنان موسی علیه السلام را از زبان فرعون شنید. او در این هنگام، گریبان چاک کرد و گفت: با چه جرأتی با تو چنین سخن می‌گویند. هر نیروی یاغی مانند موسی اگر استعداد و توان ما را ببیند بدون عصا پا به فرار می‌گذارد. بنابراین این دو نوع اسب؛ یکی مظهر خیر، و دیگری مظهر بدی و پلیدی، در این بیت معرفی شده است.

### اسب و سیله‌ی سلوک

همان گونه که در قرآن آمده، منافع اسب منحصر در سواری و زینت است.<sup>۲</sup>  
همان گونه که استعداد سوار کردن و بردن به سوی شر و بدبختی را دارد، می‌تواند زینت جاودانی آدمی گردد و او را به سوی خیر و سعادت ببرد. به همین دلیل، در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«خداوند اسب را به زمین فرستاد. وقتی پاهای او به زمین رسید شیهه‌ای کشید. خداوند دستی بر پیشانی و پشت او کشید و فرمود: مبارک باد! چه خوبی!»<sup>۳</sup>

اسب ذاتاً خود را یار انسان می‌داند. اباذر غفاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:  
«هر اسب عربی به هنگام فجر صبح، اذان می‌گوید و آرزو می‌کند که

۱. تثنیه ۱۷:۱۶.

۲. نگاه کنید به: تفسیر المظهری، ج ۵، ص ۳۲۷، ذیل آیه‌ی: ﴿وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً﴾ نیز فرس نامه، صدر الدین محمد خان، ص ۲.

۳. کشف الاسرار، ج ۲، صص ۳۶ - ۳۷.

خداوند او را از بنی آدم یا او را بهترین مال و اهل انسان گرداند.<sup>۱</sup>  
 گویا اسب رسالت ویژه‌ای برای انسان دارد. به عبارت دیگر، خداوند او را به منظور ویژه‌ای که همانا کمک به انسان باشد، خلق کرده است.

بر خران پشت ریش بی مراد      بار اسبان و استران نتوان نهاد  
 خران با این که سخت جان هستند ولی استعداد ایصال آدمی را ندارند.<sup>۲</sup> این مطلب با ملاحظاتی زیبا بر کیفیت عالی وسیله بودن اسب اشاره دارد. گاه حافظ گلایه مند از این است که چرا اوضاع زمانه به گونه‌ای شده که به جای تقدیر از اسب، از الاغ تمجید می‌شود یعنی مردم قدر و منزلت اسب را به عنوان یار آدمی نمی‌شناسند. این قدر ناشناسی از فرهنگ مردم بر می‌خواست که عناصر عالی قدر را نمی‌شناختند.

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان      طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم<sup>۳</sup>  
 شکوه از پر شدن آفاق از فتنه و شر است. ابلهان در خوشی و نعمت و دانایان با خون جگر زندگی می‌کنند. اسب تازی با وجود شأن و مرتبه‌ی عالی، در رتبه‌ای پایین نهاده شده و پالان بر آن نهاده و از آن بارکشی می‌کنند ولی برگردن الاغ طوق زرین نصب کرده‌اند. حافظ به تشبیه شخصیت‌های بزرگ و محترم جامعه به اسب و قرار دادن آنان در پست‌های خوار و دون پرداخته است.<sup>۴</sup>

حکایت خر سقا که توسط مولانا به نظم کشیده شده است بسیار جالب و آموزنده است و بیان دیگری از اوضاع و احوال این زمانه است:

سقایی الاغی داشت که از مشقت بار و گرسنگی پشتش خم شده و زخم‌های زیادی داشت، به طوری که شبانه‌روز آرزوی مرگ می‌کرد. روزی میرآخور خر را

۱. همان، ص ۳۷.

۲. نگاه کنید به: شرح انقروی، ج ۷، ص ۵۴۱.

۳. دیوان حافظ، ص ۳۰۶.

۴. شرح سودی بر حافظ، ج ۳، ص ۲۰۹۴.

دید و دلش به حال آن حیوان بینوا سوخت و به صاحبش که رفاقتی هم با او داشت گفت: این الاغ را چند روزی به من بسپار تا در طویله‌ی پادشاه قوت گیرد. وقتی خر در طویله، اسب‌های تمیز و فربه را دید که بسیار به آنها رسیدگی می‌شود سر به آسمان بلند کرد و گفت:

نی که مخلوق توأم گیرم خرم از چه زار و پشت ریش و لاغرم  
 شب ز درد پشت و از جوع شکم آرزومندم بمردم دم به دم  
 حال این اسبان چنین خوش بانوا من چه مخصوصم به تعذیب و بلا  
 ناگهان اسب‌ها با بدن‌های پر از جراحت و تیرهای دشمن از جنگ باز گشتند و بیطارها بدن‌های آنها را می‌شکافتند تا تیرها را بیرون بیاورند. وقتی خر، حال زار آنها را دید رو به خدا کرد و گفت: با همین فقر به عافیت خوشنوم.

چون خر آن را دید پس گفت ای خدا من به فقر و عافیت دادم رضا  
 این داستان بیش از هر چیز نشانگر ممتازی و وظیفه‌ی اسب است. در بین حیوانات تنها اسب مظهر یاور آدمی و تقرّب و سلوک و تحرّک است. مولانا در بیتی «بسیار زیاد کشته شدن اسب» و «عدم پیمایش راه» را لازم و ملزوم دانسته است:

اسب کشت و راه او رفته نشد جز که خام و زشت و آشفته نشد  
 در مصرع اول، دو عنصر به عنوان لازم و ملزوم بیان شده است و در مصرع دوم به لازم دیگری می‌پردازد. یعنی رفتن و سلوک مستلزم آشفته‌گی، بی‌قراری و نوعی جنون عاشقانه است. در واقع کسی که اسبش کشته شده و جنون عاشقانه هم ندارد نمی‌تواند به سلوک تن دهد.

### تشبیهات

انسان برای وصول به حق نیاز به رهبر و مرشد، وسایل و تمهیدات و تهذیب نفس

دارد. در منطق اخلاقیون و عارفان، یکی از وسایل سلوک، نفس پاک است که تشبیه به اسب شده است. در ادبیات اخلاقی، اصلی ترین وظیفه‌ی اسب امدادگری انسان در سلوک روحانی است و این نکته را با انواع کنایات و استعارات بیان کرده‌اند. غیر از این نکته، عرفا نگاه‌های دیگری نیز به اسب دارند و وظایف دیگری برگردن آن نهاده‌اند. این فصل به عباراتی که اسب را به امور دیگر تشبیه کرده می‌پردازد.

### وسیله‌ی حرکت به سوی هدف

هدایت‌گری اسب به سوی هدف توجه عارفان را معطوف کرده و گاه آن را با تاختن به سوی مقصد بیان کرده‌اند:

اسب چندانی که می‌تازد سوار بر او می‌دود سگ در شکار<sup>۱</sup>  
اسب به سرعت، سوار را به سوی شکار می‌برد و سگ در راستای آنها حرکت می‌کند.

حافظ در بیتی، انسان‌هایی را که صرفاً شعاری و حراف و دارای ادعاهای بلندند، ولی در عمل، فعالیت‌های منفی دارند این گونه ترسیم کرده است:<sup>۲</sup>

او به سوی سفلی می‌راند فرس گرچه سوی علو جنباند جرس  
هدایت اسب به سوی پستی را به راکب نسبت می‌دهد.

مولانا از استفاده از اسب بی‌هدف و وحشی هشدار داده است:

کم نشین بر اسب توسن بی‌لگام عقل و دین را پیشواکن والسلام<sup>۳</sup>  
توسن به همه‌ی اسب‌های تربیت نشده و غیر رام و وحشی گفته می‌شود.<sup>۴</sup> چنین مرکبی صلاحیت راهبری آدمی را ندارد.

۱. منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۱۱۱.

۲. نگاه کنید به: شرح انقروی، ص ۱۰۴۷.

۳. مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۱۶.

۴. شرح مثنوی، حاج ملاهادی سبزواری، ج ۲، ص ۲۶۰.



احمد جامی سرگردانی انسان در جامعه و عدم هدف‌داری او را به ستوری افسارگسیخته و گریزان و بی‌هدف تشبیه کرده است. البته «ستور» مشترک بین اسب و الاغ است،<sup>۱</sup> اما می‌توان آن را بر اسب مذموم هم اطلاق کرد.

### اراده‌ی خداوند

گاهی اسب را کنایه از اراده و خواست خداوند گرفته‌اند:

امروز که معشوقه به عشقم برخاست

بر درگه میر اسب ما باید خواست<sup>۲</sup>

ابوسعید ابوالخیر عاشق را ترغیب می‌کند که هنگام حرکت به سوی فنای الهی باید از اسب استفاده کند و با سوار شدن بر آن به سوی فنای الهی برود. این اسب همان اراده‌ی خداوند است.<sup>۳</sup> شرط مفیدیت این اسب آن است که از درگاه پادشاه اخذ شود. به عبارت دیگر، عاشق باید اعتقادش درباره‌ی مشیت الهی را از آگاهان بگیرد. اگر چنین نباشد، این مرکب، آدمی را به سرمنزل مقصود نمی‌رساند. چنان که در شعر حافظ آمده است:

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر

به باد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نبست<sup>۴</sup>

مرکب حضرت سلیمان علیه السلام که سرعتی همچون باد داشت به اسب تشبیه شده است.<sup>۵</sup> گاهی «اسب باد» را همان تخت سلیمان دانسته‌اند که با باد حرکت می‌کرد.<sup>۶</sup> مفاد این بیت این است که شکوه و جلال آصف، وزیر مقتدر سلیمان، و توانایی‌های

۱. روضة المذنبین، ص ۶۳.

۲. اسرار التوحید، ص ۱۹۷.

۳. همان.

۴. دیوان حافظ، ص ۳۶.

۵. شرح سودی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۶. شرح جلالی، ج ۱، ص ۲۴۲.

حضرت سلیمان علیه السلام همه از بین رفت و فایده‌ای ابدی برای آنان نداشت.<sup>۱</sup> عدم مفیدیت اسب باد و منطق طیر با توجه به بیت ابوسعید ابوالخیر به دلیل عدم به کارگیری آنها در راه عشق و فنا بوده است.

حافظ قضیه‌ی حرکت به سوی معشوق به واسطه‌ی اسب را در بیتی دیگر با لطافت بیشتری بیان کرده است:

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر توست    بشتاب هان که اسب و قبا می‌فرستمت<sup>۲</sup>  
 غزلی که با مصرع «ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت» آغاز می‌گردد و با بیت مزبور پایان می‌پذیرد. حافظ باد صبا را به عنوان هدهد، یعنی پیک حضرت سلیمان به شهر سبا - شهری که معشوقه‌اش در آن جا سکونت داشت - می‌فرستد؛ درست همان کاری که سلیمان برای بلقیس انجام داد.<sup>۳</sup> تمامی تلاش حافظ در این غزل این است که رمز و رازهای جذب معشوق به سوی عاشق و ارضا و اقبای معشوق را بیان کند. فرستادن اشیای مورد علاقه‌ی معشوق و اظهار اشتیاق و ابراز شوق برای دیدن یار بخشی از جذابیت‌ها است. به محبوب خود می‌گوید: برایت دعا و ثنا، جان، آینه‌ی ترسیم‌گر خداوند، قول و غزل و آهنگ و نغمه می‌فرستم و بالاخره در مصرع آخر می‌گوید به سویت اسب و قبا می‌فرستم؛ شتاب کن و به سوی ما بیا. تناسب اسب با مرسولات قبلی و تناسب اسب و قبا و تناسب اسب با شتاب آمدن، جای سخن فراوان دارد که حاکی از نکته‌سنجی‌های حافظ است. به هر حال، اسب وسیله‌ی جذب و کشش معشوق و راهی برای وصول و سلوک معرفی شده است.

### تشبیه ایمان به اسب

مولانا داستانی را در این زمینه نقل می‌کند و می‌گوید: ترکی برای دوختن قبا

۱. شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ج ۱، ص ۵۲۲.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۵.

۳. نگاه کنید به: شرح سودی، ج ۱، ص ۵۵۹؛ شرح جلالی، ج ۱، ص ۵۵۵.

پارچه‌ای را نزد خیاط برد. خیاط دزد به او گفت: اگر بخندی پارچه کم می‌شود و من صاحب اسب می‌شوم. ترک خندید و خیاط اسب او را تصاحب کرد. نتیجه‌گیری مولانا چنین است:

اسب ایمان آورد و شیطان در کمین با خود این افسانه را بگذار همین  
ایمان به اسب تشبیه شده است که به اندک بهانه‌ای توسط شیطان ربوده می‌شود.<sup>۱</sup>

### رویش زندگی و اسب

پیامبر ﷺ و دیگر وارثان ایشان، به عنوان دلیل و راهنمای راه حق، در خاک وجود انسان‌ها سبزه‌ی ایمان و معنویت را می‌رویاندند. این کار آنان به اسب جبریل تشبیه شده است. اسب جبریل که «فرس الحیات» نام داشت هر جا که قدم می‌نهاد آن جا پر از سبزه‌های لطیف می‌گشت.

سبزه رویاند ز خاکت آن دلیل نیست کم از سم اسب جبریل<sup>۲</sup>

### حقیقت خداوند و فنای در او

مولانا چنین می‌سراید:

جنس ما چون نیست جنس شاه ما مای ما شد بهر مای او فنا  
چون فنا شد مای ما او ماند فرد پیش پای اسب او گردم چو گرد  
رابطه‌ی ایده‌آل انسان و خداوند، فنای آدمی در آن حقیقت محض است. حقیقت خداوند تشبیه به اسب شده است.<sup>۳</sup>

### تناسب اسب و راکب

مولوی در مثنوی معنوی، فقط یک جا اسب نجیب را به کار برده است:

۱. شرح جعفری، ج ۱۳، ص ۵۸۱.

۲. نگاه کنید به: شرح انقروی، ج ۱۱، ص ۱۲۲۶.

۳. شرح جعفری، ج ۳، ص ۵۷۹.

یک سواری با سلاح و بس مهیب می‌شد اندر بیشه بر اسبی نجیب  
 تیراندازی به حکم او را بدید پس ز خوف او کمان را در کشید  
 تا زند تیری سوارش بانگ زد من ضعیفم گرچه زفتستم جسداً  
 اسب نجیب و تربیت شده مهتای راه و حرکت بوده، ولی سواره ظاهری مهیب  
 ولی باطنی ترسو داشته است. عدم تناسب ظاهر و باطن، جسم و روان و دوگانگی  
 آنها موجب می‌شود آدمی نتواند به درستی از اسب نجیب هم استفاده کند. به عبارت  
 دیگر، بهره‌وری از ابزارها و وسایل سلوک در طریقت حق، مستلزم ایجاد شرایطی از  
 جمله متعال بودن جان و جسم است.

### نیاز آدمی به مرشد و راهنما

اسب خام در مثنوی در اشاره به آدم نپخته و غیر مجرب به کار رفته است. همان  
 گونه که آدمی نمی‌تواند عنان کارش را به دست اسب خام و تربیت نشده بسپارد،  
 انسان مبتدی هم نمی‌تواند بدون راهنما و پیر به سلوک و رهسپاری در طریقت  
 پردازد:

صد عزیمت می‌کنی بهر سفر می‌کشاند مر تو را جای دگر  
 زان بگرداند به هر سو آن لگام تا خبر یابد ز فارس اسب خام  
 اسب زیرک‌سار زان نیکو پی است کو همی داند که فارس بر وی است<sup>۲</sup>

### استعدادهای علمی

مرد فلسفی مذهب که در پایان عمر در حالت نزع روحش، هوشیار شده بود، با  
 خود چنین زمزمه می‌کرد:

۱. مثنوی معنوی، نیکلسون، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲. مثنوی معنوی، نیکلسون، ج ۲، ص ۲۵۴.

بی‌غرض می‌کرد آن دم اعتراف کز ذکاوت راندیم اسب از گزاف  
 او در پایان عمر به عیان می‌دید که عقل جزئی او را به سلامت به محبوب  
 نمی‌رساند و اصلاً چنین قدرتی ندارد؛ با این که عمری را در قیل و قال‌های مدرسی  
 در عقلیات و نقلیات سپری کرده بود و استعدادهای خود را مصروف دانش‌هایی  
 نموده بود که سودمند و فایده‌چندانی برای او نداشت.<sup>۱</sup>

بعضی، واژه‌ی اسب در این بیت را کنایه از عقل آدمی دانسته‌اند؛ یعنی اگر انسان  
 حتی از عقلش زیاد استفاده کند و به ابعاد دیگر وجودی‌اش رسیدگی ننماید همچون  
 اسب گزاف راندن است که کاری عبث می‌باشد.<sup>۲</sup>

### نفس آدمی همچون اسب بی‌لگام

انسانی که از تمایلات حیوانی خود پیروی می‌کند، از نور الهی نمی‌تواند بهره  
 برد. او به اسب چموشی تشبیه شده که اگر بخواهند گردن او را بگیرند، دندان  
 می‌گیرد و اگر بخواهند پاهای او را لمس کنند، لگد می‌زند. آدمی نباید اختیار و  
 سرنوشت خویش را به دست نفس غیر رحمانی و تربیت‌نشده و به تعبیر مولانا اسب  
 بی‌لگام بسپارد بلکه باید از عقل و دین فرمان ببرد.

گردن اسب را بگیرد برخوردار  
 کم نشین بر اسب توسن بی‌لگام  
 و بر بگیرد پاش بستاند لگد  
 عقل و دین را پیشواکن والسلام<sup>۳</sup>

### فرار از وظایف

ستوری که از وظیفه‌ی خود فراری باشد، در کوهساران به نکبت و بدبختی  
 خواهد افتاد، ولی اسب به دلیل این که تحت فرمان و نجیب است و به وظایف خود

۱. شرح انقروی، ج ۱۱، ص ۱۲۳۷.

۲. شرح جعفری، ج ۱، ص ۶۳۲.

۳. مثنوی معنوی، نیکلسون، ج ۲، ص ۱۲۰۵ شرح جعفری، ج ۹، ص ۴۵۴.

عمل می‌کند و به عبارت دیگر، همچون نفس آدمی تربیت‌پذیر است، در فرهنگ عرب «تعال» (واژه‌ای برای جذب و وصال) نامیده شده است:

همچون استوری که بگریزد ز بار      او سر خود گیرد اندر کوهسار  
تو ستوری هم که نفست غالب است      حکم غالب را بود ای خودپرست  
خر نخواندت اسب خواندت ذوالجلال      اسب تازی را عرب گوید تعال<sup>۱</sup>

### اسب همچون نفس اماره

مولانا تربیت آدمی را دارای سختی‌ها و صعوبت‌ها می‌داند. به نظر او انسان هدایت عالی را به راحتی به دست نمی‌آورد:

نفس‌ها را تا مروّض کرده‌ام      زین ستوران بس لگدها خورده‌ام  
«مروّض» به کسی گفته می‌شود که جهت تربیت ریاضت داده شده است.<sup>۲</sup> یعنی هر کس بخواهد تربیت شود و خصال مذموم را از جان خود بیرون ببرد و به فضایل آراسته گردد، در این راه آسیب‌هایی بر او وارد می‌شود. این آسیب‌ها را به لگدهای نفس اماره تشبیه کرده که از طرف ستور به انسان می‌رسد.

### نظام هستی

همه‌ی موجودات این عالم در یک مرتبه و درجه نیستند و مراتب مختلف دارند. از جمله انسان و اسب دو مرتبه از هستی را اشغال کرده‌اند. حکمت این تدریج، تکمیل موجودات توسط یکدیگر است. مولانا این مسأله را در چند بیت به خوبی نشان داده است:

اسب داند اسب را کاو هست یار      هم سواری داند احوال سوار

۱. مثنوی معنوی، نیکلسون، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲. شرح انقروی، ج ۱۱، ص ۷۷۲.

چشم حس اسب است و نور حق سوار  
 پس ادب کن اسب را از خوی بد  
 چشم اسب از چشم شه رهبر بود  
 چشم اسبان جز گیاه و جز چرا  
 نور حق بر نور حس راکب شود  
 اسب بی راکب چه داند رسم راه  
 چند بیت بعد چنین می‌سراید:

دست پنهان و قلم بین خط گزار  
 اسب در جولان و ناپیدا سوار  
 بیت اول آگاهی موجودات به خود و احوالات خود را بیان می‌کند. هر موجودی  
 در حد درجه‌ی خود، آگاهی‌هایی دارد.

بیت دوم بیانگر قلمرو شناخت حیوانی است.<sup>۱</sup> این نوع شناخت و آگاهی به  
 محسوسات منحصر است. برخلاف آگاهی انسان که عمیق‌تر و وسیع‌تر است. گویا  
 مولانا با عبارت «چشم حس اسب» اشاره به قوای حیوانی آدمی دارد و با عبارت  
 «نور حق سوار» تلمیح به انسان سالک عارف می‌نماید. در مصرع دوم بیت دوم به  
 نیکویی رابطه‌ی مرکوب و راکب را بیان کرده است. به عبارت دیگر، همه‌ی  
 موجودات مکمل یکدیگر می‌باشند. اما در بیت سوم به صرف رابطه‌ی تکمیلی  
 موجود بسنده نمی‌کند و خواهان تصرف در نظام برای بهینه‌سازی آن است:

پس ادب کن اسب را از خوی بد      ورنه پیش شاه باشد اسب رد

بیت «چشم اسب...» اشاره به این نکته دارد که شناخت و فهم حیوانی به واسطه‌ی  
 آگاهی مرشد و پیر رهبری می‌شود و بدون آن به بطلان و عبث خواهد رفت. بیت  
 «چشم اسبان...» به گرایش‌های ذاتی حیوانی می‌پردازد. حیوانیت در باطن به گیاه و  
 چریدن منعطف است. ادب کردن اسب را تفسیر به ریاضت دادن آن کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. نگاه کنید به: شرح نیکلسون، ص ۷۲۶.

۲. شرح مثنوی، ملاهادی سبزواری، دفتر دوم، ص ۳۰۱.

### توبه‌شکن همچون اسب لنگ

توبه‌شکن سست‌رأی و ناقص عقل، هرگاه از ایمان رجوع می‌کند و مرتجع می‌گردد همچون اسب لنگ با سر به زمین می‌خورد. چون بارش سنگین و کمرشکن و راهش سنگلاخ است:

در سر آید هر زمان چون اسب لنگ      که بود بارش گران و راه سنگ

### اسب شیطان

مولانا در مذمت شهوت ریاست و دیگر شهوت‌ها می‌گوید:

حرص بَطّ از شهوت حلق است و فرج      در ریاست بیست چندان است درج  
اسب سرکش را عرب شیطانش خواند      نی ستوری را که در مرعی بماند  
ششیطنت گسردن‌کشی بُسد در لغت      مستحق لعنت آمد این صفت  
آزمندی ریاست چند برابر شهوت شکم و فرج است. ویژگی این حرص سرکشی است. این نوع آزمندی و حرص به اسب تشبیه شده که آن را شیطان می‌نامند.

### راکب و اسب همچون انسان و نفسش

خرگوشی نزد شیر آمد تا از عقل و ابعاد آن نکاتی بیاموزد. خرگوش آموخت که عقل آدمی نسبت به خودش تصویری ندارد و از نفس خود غافل است. درست مانند اسب‌سواری که فقط متوجه رفتن به سوی هدف است و اسب زیر پایش مغفول اوست. کسی از بیرون باید او را متوجه اسب یعنی نفس خود نماید:

اسب خود را یاوه داند وز ستیز      می‌دوانسد اسب خود را راه تیز  
اسب خود را یاوه داند آن جواد      و اسب خود او را کشان کرده چو باد  
آری این اسب است لیک آن اسب کو      با خود آ ای شهسوار اسب‌جو



وصف‌ها را مستمع گوید به راز      تا شناسد مرد اسب خویش باز!  
مولانا در بیت دیگری می‌گوید:

اسب زیر ران است و فارس اسب جو      چیست این گفت اسب لیکن اسب کو  
هی نه اسب است این به زیر تو پدید      گفت آری لیک خود اسبی که دید  
اسب زیر ران سوار است در حالی که سوار در جستجوی اسب است. آن سوار به  
حدی از اسب خود غافل است که اگر فرضاً کسی به وی بگوید: زیر پایت چیست؟  
در پاسخ گوید: اسب است، لیکن اسب کو؟

طالب حق تعالی و جوای وصال، از استعداد‌های درونی خود غافل است. غفلت  
آدمی از توانایی‌های بالقوه و بالفعل خود، موجب سرگردانی او شده است.

### حرکت دسته‌جمعی

سالک لزوماً دو پوشش فردی و اجتماعی دارد. هر سالکی با فعالیت‌های فردی و به  
دور از جامعه نمی‌تواند به نتیجه برسد. بنابر این سالکان باید در جامعه و همراه با جمع  
به سیر و سلوک پردازند. مولانا در توضیح روایت: «لاره‌بانیة فی الاسلام»، نوعی عرفان  
اجتماعی را نتیجه‌گیری کرده است. عرفان مولانا گوشه‌گیری و انزواطلبی نیست:  
راه سنت با جماعت به بود علوم اسب با اسبان یقین خوش تر رود<sup>۲</sup>

### گرایش ارتجاعی

شخصی از پادشاه اسبی طلبید. امیر گفت: برو آن اسب سفید را که سیاهی هم دارد بگیر:  
آن یکی اسبی طلب کرد از امیر      گفت رو آن اسب اشهب را بگیر  
آن شخص گفت: آن اسب را چون عقب عقب می‌رود نمی‌خواهم. امیر گفت:

۱. مثنوی معنوی، نیکلسون، ج ۱، ص ۷۰.

۲. مثنوی معنوی، نیکلسون، ج ۳، ص ۲۵۹.

حالا که واپس می‌رود دمش را به طرف خانه و مقصدت قرار بده تا عقب‌عقب روانه‌ی مقصدت شود.

بعد نتیجه‌گیری می‌کند که دم این چهارپا، نفس و شهوت نوست. به همین دلیل، خودپرست همیشه واپس می‌رود. در پایان می‌گوید: باید به تربیت نفس پرداخت و با بهره‌گیری بهینه از شهوت به رشد و شکوفایی و ارتقا دست یافت.<sup>۱</sup>

شهبازان در سبقت تاختند  
سایش اسبان و نفس خویش هم  
خربطان در پایگاه انداختند  
مولانا در بیت دیگری می‌گوید:

حَبْذا اسبان رام پیش‌رو  
یعنی خوشا به حال اسبان رام و پیش‌رو که نه پس می‌روند و نه در گروه حرونی‌اند.  
نه سپس رو نه حرونی را گرو  
منظور از این اسبان، نفس رام و منقاد حضرت حق است.<sup>۲</sup>

### لگدپران‌ی اسب

تسلط غضب و قهر بر آدمی موجب می‌شود که همه را از خود براند و شکاف‌ها و اختلاف‌های اجتماعی فزون گردد. مولانا این مسأله را به لگدزنی اسب تشبیه کرده است:<sup>۳</sup>

تا نزد اسبم نپراند لگد  
هر کس بدون دلیل دفع گردد، تا ابد قلبی متمایل نخواهد یافت. وظیفه‌ی انسان‌های نجیب به هنگام مواجهه با آدم‌های غضب‌آلود و غیر متعادل، دوری است:

۱. شرح انقروی، ج ۱۴، صص ۳۳۵ - ۳۳۶.

۲. مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۳۳۸.

۳. شرح انقروی، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

۴. شرح انقروی، ج ۵، صص ۸۱۹ - ۸۲۰.

دور شو تا اسب نندازد لگد  
سم اسب تو سنم بر تو رسد  
در حکایت شکایت استر پیش استر نیز همین مضمون آمده است:

مراد از استر در این حکایت اشخاص تند و حرون و بداخلاق و ملعون است که بی بصیرت و حیوان طبیعت‌اند و منظور از اشتر مرد کاملی است که نرم و لئین است.<sup>۱</sup>

### همت رسول خدا ﷺ

در شرح آیه‌ای از قرآن که به توصیه‌ی رسول خدا ﷺ در مورد عدم توجه به سخنان افراد پست می‌پردازد، مولانا می‌گوید:

اسب خود را ای رسول آسمان در ملولان منگر و اندر جهان

یعنی ای رسول خداوند، همت اسب‌گونه‌ی خود را در میدان ایثار و هدایت جهانیان به جلو ببر و به افراد خرده‌گیر منگر.<sup>۲</sup> در بیت بعدی می‌گوید:

فرخ آن ترکی که استیزه نهد اسبش اندر خندق آتش جهد

سعادت نصیب ترکی است که در زمینه‌ی ایثار و هدایت‌گری، ستیزه داشته باشد. یعنی در دعوت و ارشاد تلاش دائمی داشته باشد و اسب همتش را بی‌باکانه حتی از خندق آتش بگذرانند. چنین انسانی به اوج آسمان خواهد رسید:

گرم گرداند فرس را آنچنان که آهنگ اوج آسمان

### بلاکشی در راه دوست

محنت دیدن و طعم بلاکشیدن لازمه‌ی سلوک عرفانی است و نباید از آن شکایت و گلایه کرد و آن را تحفه‌ای برای دوست دانست. این بلاکش همچون اسب راهواری است که همه‌ی رنج‌های جاده‌ی سنگلاخی را بر خود می‌خرد:

۱. همان، ج ۸، صص ۶۶۶ - ۶۶۷.

۲. شرح انقروی، ج ۹، صص ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲.

پس ز درد اکنون شکایت بر مدار      کوست سوی دوست اسبی راهوار

### گرایش آدمی همچون خوخوی اسب

وقتی سگ شکنجه می بیند، دم می جنباند و وقتی اسب جو را مشاهده می کند، خوخو می کند. این نشانگر میل و گرایشی است که در باطن هر کس نهفته است: سگ بخفته اختیارش گشته گم چون شکنجه دید جنبانید دم اسب هم خوخو کند چون دید جو چون بجنبد گوشت گریه کرد مو در این ابیات مولانا، امیال و گرایش های آدمی را که با ظهورهای عینی و قابل مشاهده همراه است به خوخوی اسب یا جنباندن دم سگ تشبیه کرده است.<sup>۱</sup> این تشبیهات اهمّ مواردی است که در ادبیات اسلامی - ایرانی وجود دارد و مشتمل بر نکات بدیع و آموزنده ی فراوانی می باشد. هر کس از این تمثیل ها، تشبیه ها و استعارات بهره گیرد و به اهمیت اسب و جودی خود واقف آید، سیر و سلوک مطلوبی خواهد داشت.

### منابع

1. Riding and Horsemanship, William Fawcett, London, 1947.
۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، به کوشش: مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹ ش.
۳. جعفری، محمد تقی، از دریا به دریا، تهران، وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۴ ش.
۴. حبیب، برجیان و مریم، محمدی کردفیلی، اسب در تاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی شمالی، یادنامه ی دکتر احمد تفضلی، تهران، سخن، ۱۳۷۹ ش.

۵. اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد، محمد بن منور بن ابي سعد بن ابي سعيد ميهني، تهران، عليشاه، ۱۳۷۶.
۶. اسماء خيل العرب و فرسانها، ابن اعرابي، روايت ابو منصور جواليقي، به كوشش: نوري حمود قيسي و حاتم صالح ضامن، بيروت، عالم الكتب، ۱۹۸۷ م.
۷. انساب الخيل في الجاهلية و الاسلام و اخبارها، ابن كلبي، به كوشش: احمد زكي، قاهره، الدار القوسية للطباعة و النشر، ۱۹۴۶ م.
۸. تاريخ سواري و سواركاري در ايران، برافروخته، تهران، ۱۳۲۰ ش.
۹. تبارنامه نژاد اسب تركمن، تهران، انجمن سلطنتي بهبود نژاد و پرورش اسب، ۱۳۵۰ ش.
۱۰. التفسير المظهري، قاضي محمد ثناء الله، كويته پاكستان، مكتبة رشيدية، بي تا.
۱۱. تفسير و نقد و تحليل مثنوي، محمد تقى جعفرى، تهران، انتشارات اسلامى، ۱۳۷۳ ش.
۱۲. جامع السعادات، محمد مهدي نراقى، قم، مكتبة الداوري، ۱۹۶۳ م.
۱۳. دايرة المعارف فارسى، غلامحسين مصاحب، تهران، فرانكلين، ۱۳۴۵ ش.
۱۴. ديوان خواجه حافظ شيرازى، به كوشش: ابوالقاسم انجوى شيرازى، تهران، جاويدان، ۱۳۵۸ ش.
۱۵. روضة المذنبين و جنة المشتاقين، ابونصر احمد جام نامقى، به كوشش: على فاضل، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۲ ش.
۱۶. سياست، ارسطو، ترجمه: حميد عنايت، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۱۷. شرح جلالى بر حافظ، عبدالحسين جلاليان، تهران، انتشارات يزدان، ۱۳۷۹ ش.
۱۸. شرح سوانح (سه شرح بر سوانح العشاق احمد غزالى)، به كوشش: احمد مجاهد، تهران، سروش، ۱۳۷۲ ش.
۱۹. شرح سدى بر حافظ، ترجمه: عصمت ستارزاده، تهران، انتشارات زرین و نگاه، ۱۳۶۶ ش.

۲۰. شرح عرفانی غزل‌های حافظ، ابوالحسن عبدالرحمان ختمی لاهوری، به کوشش: بهاء‌الدین خرمشاهی و کورش منصوری، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۴ ش.
۲۱. شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۷۴ ش.
۲۲. شرح مثنوی معنوی مولوی، رینولد الین نیکلسون، ترجمه: حسن لاهوتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. شرح مثنوی، حاج ملاهادی سبزواری، به کوشش: مصطفی بروجردی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ ش.
۲۴. الشفاء: الطبيعيات، ابن سینا، به کوشش: ابراهیم مدکور، قاهره، الهيئة المصرية العامة.
۲۵. فرس‌نامه، صدرالدین محمد خان، دی.سی. فیلوت، کلکته، ۱۹۱۱ م.
۲۶. فرس‌نامه، هاشمی به کوشش: دی.سی. فیلوت D.C.Philott، کلکته، ۱۹۱۰ م.
۲۷. الفروسية العربية في الجاهلية والاسلام، سعید العسلی، چاپ اول [قاهره]، دارالزهراء، ۱۹۹۳ م.
۲۸. فرهنگ واژه‌های اوستا، احسان بهرامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۲۹. کتاب الخیل، ابوسع حنیید عبدالمک بن قریب مشهور به اصمعی، به کوشش: وری حمودی قیسی، بغداد مطبعة الحكومة، ۱۹۷۰ م.
۳۰. کتاب الخیل، ابو عبیده معمر بن مثنی تمیمی، روایت ابو حاتم سهل بن محمد سجستانی، حیدرآباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف المعثمانية، (۱۹۸۱ م).
۳۱. کشف الاسرار و عده الابراز (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، ابوالفضل رشیدالدین المیبدی، به کوشش: علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
۳۲. لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ ش.
۳۳. مجمع البحرين، فخرالدین الطریحی، به کوشش: احمد حسینی، تهران، مرتضویه، بی‌تا.

۳۴. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، به کوشش: ندیم عشلی، بیروت، دارالکتاب العربی.

۳۵. منطق الطیر، فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به کوشش: صادق گوهرین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.

۳۶. نسب الخیل فی الجاهلیة والاسلام و اخبارها، هشام بن سائب مشهور به ابن کلبی، روایت ابونصور جوالبقی، به کوشش: نوری حمودی قیسی و حاتم صالح ضامن، بیروت، عالم الکتب، ۹۸۷ م.

۳۷. النوادر، سید فضل الله راوندی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی